



<p>خداوند نام و خداوند جای زمان و نشان کان پرست نه اندیشه یابد و نه سیر راه خرد که سخن برگزیند نسبی بدین است جایگاه زبان به پیشش یاید که خسوشوی بزرقی بفرمانش کن گناه اکنون پشیرین کن گناه نیت</p>	<p>کرین برتر اندیش بر کند فروزنده ماه و نایب و مهر نه پستی مرنجان دو بند نیابد بد و راه جان و بند میان بندگی را با بند نیست در اندیشه بنده کی کجند او همه خبر پستی او کو است زدانش دل سپر بر نابو</p>	<p>نام خداوند جان و بند خداوند کیوان کرد آن سر به پندگان آفریننده سخن هر چه از کور آن کند ستودن آنکس او را چو است خرد را و جازای می سپنج او که او قادر و وحی و فرمان است توانا بود همه که دانا بود بیایچه داری تو نیز از خرد خرد به تیر از هر چه ایزد باد خرد در نما و خرد و دلکش چه گفت آن سخن کمی از خرد خرد تیره و مرد و روشن روان از وی بهره و سپر از بند نخت آفرینش در آتش خرد را و جازا که داند ستود همیشه خرد را تو دست و پودار</p>
---	--	--

مثنوی پند

<p>از و شادمانی و زو و محبت کسی که خرد را نذر در پیش می یوارد دیوانه خواند و را خرد چشم جانبست چون بگری سپاس تو که شست و چشم و را یکجا چون گشت کفن چون بود</p>	<p>خرد دست گیرد بهر دو سپری که دانا ز کفست را و بر خور نباشد همی شادمان کنان که پای خرد دست پاره و بند گنجان پست و آن ایاس اگر من سپاسم که داند شود</p>	<p>خداوند روزی ده نسبی گنازنده بر شده کو است که برتر ز ناپست و از جایگاه نماز است یاید که پندی ستود آفریننده را کی از کهار و پکار یکوشوی پرستنده باشی داند راه ز پستی بر اندیشه را راه نیت که گوش سپاسیده ز خرد سپاسش خرد را با ز راه از ویت فرونی از تو گشت دلش که در از خرد خوشش همان خیش گانه داند و را که بی چشم روشن جهان نسبی کرین سپر سدیک بدی کن ازین سپر بگو کا فریش بود بدو جانت از این سپر او روا</p>
---	--	--



دوازده